

نقدی بر نام یک کتاب!

حسن افشار

سالها پیش نگارنده در مقدمه و حواشی ترجمه‌ای^۱ یادآور شد که در ترجمه نباید همیشه ضبط پیشین نامها و برابرهای اسامی آثار را درست فرض کرد. بسیار پیش می‌آید که مترجمی در زمانی به علت عدم دسترسی به منابع کافی از ترجمه صحیح نام اثری (اعم از کتاب و فیلم و تابلو و غیره) عاجز می‌ماند و ناگزیر به حدس و گمان متوسل می‌شود. مترجمان در ترجمه آثار نباید بنا را بر صحت نامهای پیشین بگذارند. باید خود رأساً در پی ترجمه عنوان آثار برآیند و لاقلاً به ترجمه‌های پیشین با تردید بنگرند، مگر آنکه صحت آنها برای خودشان به اثبات رسیده باشد و یا نام این ترجمه‌ها مکرر در منابع معتبر به کار رفته باشد.

یک نمونه از این ترجمه‌های نادرست که نگارنده در آن ترجمه (ص ۵۰۴) به آن اشاره کرد، ترجمه نام کتابی از ویلیام فاکنر بود که از روی آن فیلمی هم ساخته‌اند و بارها در تلویزیون به نمایش درآمده است. نام کتاب *Intruder in the Dust* است و فیلم را با عنوانی مانند "از راه رسیده‌ای در غبار" – غبار زمان بر حافظه از شفافیت خاطرات می‌کاهد! – نشان داده بودند و با نامهای مشابهی در مجلات سینمایی از آن یاد کرده بودند. برای ترجمه نام آن، بدون اتکا به ترجمه‌های پیشین، به هر منبعی که به فکرم می‌رسید مراجعه کردم و چون از کتابهای پرآوازه فاکنر نیست آن را در هیچ منبع خارجی نیافتم. در منابع سینمایی فارسی نیز که گویا همه از روی اولی رونویسی می‌کنند، نام آن را به همان صورت یا مشابهش – بیگانه‌ای در غبار – دیدم. یک بار که از حسن تصادف توفیق پیدا کردم فیلم را در تلویزیون بینم، آه ز نهادم برآمد که ای دل غافل، چه اشتباه بزرگی در ترجمه آن رخ داده است، اشتباهی که تنها با کمی دقت و حوصله – و تفکر مستقل – می‌شد از آن جلوگیری کرد. فیلم را بسیاری از سینمایی‌نویسان دیده بودند، چرا متوجه ترجمه غلط نام آن نشده بودند؟! یعنی کجای فیلم را مصداق "بیگانه‌ای در غبار" یا "از راه رسیده‌ای در غبار" دیده بودند؟!

سالها گذشت، تا چندی پیش که روی پیشخوان کتابفروشی کتابی دیدم به نام *ناخواننده در غبار*^۲. شستم خبردار شد که همان اتفاق نامیمون، اکنون نه در ترجمه نام فیلم، بلکه در ترجمه نام کتاب رخ داده

۱. تاریخ سینما، اریک رود، حسن افشار، نشر مرکز، ۱۳۷۲

۲. ناخواننده در غبار، ویلیام فاکنر، شهریار بهترین، نشر روزنه کار، ۱۳۷۷

است. آن را خریدم و خواندم تا مطمئن شوم که اشتباه نکرده‌ام. عجیب آنکه مترجم محترم در حالی که هفته‌ها با کتاب کلنجر رفته و به اصطلاح با آن زندگی کرده‌اند - که نتیجه‌اش ترجمه روان و زیبایی است - صدای فریادی را از متن کتاب نشنیده‌اند. کتاب فریاد می‌زند که نام من "مزاحم در گور" است نه آنچه تا امروز به من نسبت داده‌اند. اما چرا؟ شواهد را که از دو دسته معنایی و مصداقی‌اند برمی‌شمارم. ابتدا مثالهایی می‌آورم از خود زبان انگلیسی تا نشان بدهم که یک معنا واژه dust گور است، هرچند امروزه کمتر به این معنا به کار می‌رود. سپس جملاتی از خود کتاب نقل می‌کنم تا صدای آن فریاد را به گوش خواننده برسانم.

مشهورترین مثال از کاربرد واژه dust به معنی گور در نمایشنامه هملت است، در صحنه اول از پرده پنجم که هملت می‌گوید:

Why may not imagination trace the noble dust of Alexander till he
find it stopping a bung-hole?

ترجمه آن را از مسعود فرزند نقل می‌کنم: "آیا گمان نمی‌کنی اسکندر بزرگ هم وقتی که مُرد، در گور به همین نکبت دچار شد^۱؟" مثال دیگر از کتاب ایوب است در عهد عتیق:

for now shall I sleep in the dust

جالب آنکه صورت دیگری از آیه‌ای که من از "متن مجاز" کینگ جیمز به نقل از وبستر آورده‌ام، در "کتاب مقدس" چاپ آکسفورد از این قرار است:

But now I shall lie down in the grave

پس dust=grave.

حال جملاتی از خود کتاب می‌آورم تا نشان بدهم که مصداق dust در داستان دقیقاً "گور" است و نه چیز دیگری. برای اینکه ربط منطقی جمله‌ها با یکدیگر روشن شود، ناچارم داستان را به طور خلاصه بازگو کنم: پسر سفیدپوستی به شکل تصادفی فرشته نجات مرد سیاهپوستی به نام لوکاس بیچام می‌شود که به اتهام قتل که مرتکب نشده می‌خواهند "لینچ" اش کنند یعنی بدون محاکمه بکشند. دایی پسرک نیز وکیل قانونی لوکاس می‌شود. او می‌گوید: "یعنی باید فوراً برم اونجا و یکی دیگه از پسرای گاوری رو بکشم تا بهش بگم میخوام پسرشو که خیلی محترمانه با دعا و مراسم مقدس مذهبی دفن شده از تو قبر بیارم بیرون. اگه قراره تا اینجا پیش برم، ترجیح میدم بهش بگم به این دلیل میخوام جسد پسرشو از قبر بیرون بیارم که دندونای طلاشو بکشم، نه اینکه جون به کاکا سیاهو نجات بدم و نزارم [نذارم] لینچ بشه" (ص ۹۲). پس با کمک دوستانش شبی دزدانه قبر را می‌شکافند و می‌بینند جسد مرد دیگری در تابوت است: "این ونیسون [وینسون] گاوری نیست، اسم این مرد مونگمیری است. اون به جور تاجر خرده‌پای الوار از استان کراسمن است" (۱۱۷). "پس کسی که مجبور بوده وینسون گاوری را بکشد، بعداً مجبور

۱. هملت، ویلیام شکسپیر، مسعود فرزند، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۲۳

بوده جسد او را از قبر بیرون بیاورد و کسی [کس] دیگری را بکشد و جسد او را داخل قبر خالی او بگذارد^{۱۳۰}، ساعتی بعد که دوباره قبر را می شکافند می بینند جسد دوم هم غیبش زده است: "تابوت خالی بود"^{۱۸۲}، "دایی او گفت: حالا اون هر دو تا را برده. کلانتر گفت: بله، ولی کجا؟"^{۱۸۳}، حدس می زنند که قاتل حقیقی کیست. "کلانتر گفت: در حال حاضر گرفتاری اون اینه که وقتی می خواسته دزدیدن الوار را از ونیسون [وینسون]... پنهان کنه، مجبور شده شخص دیگری را هم به قتل برسونه"^{۲۴۰}، وکیل می گوید: "کار زمانی خراب شد که وقتی لوکاس بیچام یکی از گردش های همیشگی شبانه اش را انجام می داد، صدایی شنید و رفت تا ببیند چه خبره... بالاخره وانت را دید که دارد الوار بار می زند... گوش خواباند... تا اینکه مطمئن شد چه کسی هر شب و یا هر چند وقت یکبار الوارها را می برده و این راهم فهمید که مقداری که هر شب برده همیشه اون اندازه نیست که فقدان اونا بتونه کسی رو که هر روز اونجا نیست متوجه این دزدی بکنه"^{۲۴۳}، در این میان سر و کله یک مزاحم دیگر - Intruder - پیدا می شود: "اون خودشو به کشتن داد و توی قبر ونیسون [وینسون] خوابید"^{۲۴۴}، "و تو، به سیاهپوست، می خواستی بری پیش یه سفیدپوست و بهش بگی پسرای برادرزاده اش دارن ازش دزدی می کنن"^{۲۴۵}، گویا مزاحم می خواسته حق السکوت بگیرد: "جیک نرخ سکوت خود را اعلام کرد و شاید هم آن را گرفت و شاید هم قسط بندی کرد"^{۲۴۹}، "حالا کرافورد دیگه خطر استفاده از هفت تیر و نمی پذیره، نه اینکه نمیتونه از اون استفاده کنه، چون قبلاً برای استفاده از اون به جیک مونتگمری حق سکوت داده، بنابراین با چیز دیگه ای کله ی جیک را متلاشی می کنه، اونو توی تابوت میذاره و قبر و دوباره پر میکنه"^{۲۵۰}، "قبر و دوباره به حالت اولش برمی گردونه و حتی گلها را هم روی اون می اندازه و سرانجام ترتیب شاهد جنایت اول خودشو می ده و اونو در جای امنی میذاره"^{۲۵۱}،

می بینیم که داستان خود فریاد می زند که نامش مزاحم درگور است و نیازی نیست که مثل بعضی دیگر از آثار برای ترجمه نامشان به رمل و اسطرلاب متوسل شد. عجیب است که در حالی که همه جادر داستان صحبت از قبر است، به فکر مترجم محترم منظور نکرده که شاید منظور از dust در نام داستان قبر باشد، که خود از جنس خاک و گرد و غبار است، چنانکه در فارسی هم خاک به معنی قبر به کار می رود، مثل سر خاک کسی رفتن. بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری / سر برآرد ز گلم رقص کنان عظم رمیم (حافظ). با این حساب شاید بتوان نام داستان را هم "مزاحم (در) زیر خاک" گذاشت.

با این همه یک بار دیگر تأکید می کنم که ترجمه شیوا و دلنشین است و مترجم محترم به خوبی از عهده نثر دشوار و پیچیده فاکنر (که من ترجیح می دهم نام او را فکنر بنویسم) برآمده اند. نکته آخر اینکه ای کاش کتاب قبل از چاپ با دقت بیشتری غلط گیری شده بود، زیرا مالا مال از غلطهای چاپی است. □